

## ای به قربانت بجنبان ریش را

می‌گویند شاه عباس اغلب اوقات لباس درویشی می‌پوشید در اطراف شهر به گردش می‌رفت اتفاقاً یک شب گذارش به خرابه نزدیک شهر افتاد دید سه نفر نشسته‌اند مشغول صحبت هستند شاه عباس هم به رسم دراویش هو حقی کشید اجازه نشستن خواست آنها اجازه دادند ولی سکوت اختیار کردند. شاه عباس به طرز زبان درویشی خواهش کرد به سخنان سابق شان ادامه دهند یکی از آنها گفت غلام مولد حقیقت تصمیم ما این است که امشب خزانه شاه عباس را سرقت کنیم.

شاه عباس گفت: من هم یا شما رفاقت می‌کنم به شرطی که سهم من را هم بدهید آن سه نفر جواب دادند ما هر کدام دارای یک هنر مخصوصی هستیم اگر شما دارای یک هنری باشید با ما بیایید. شاه عباس گفت هنرهای خودتان را بگویید.


اولی گفت: من اشاره به هر درب بسته بکنم باز می‌شود، دومی گفت: اگر درنده‌ترین سگها حمله کند، به یک اشاره دست او را خاموش می‌کنم.

سومی گفت: اگر شب یا روز یک نظر کسی را ببینم هر موقع او را در روشنایی ملبس به هر لباسی باشد می‌شناسم.

شاه هم فوری گفت: من هر کس محکوم به اعدام شود ریشم را بجنبانم از اعدام نجات پیدا می‌کند سه نفر خیلی خوشحال شدند و به اتفاق شاه عباس به قصر سلطنتی رفته خزانه را سرقت کردند، و در بیابان خاک کردند و قرار گذاشتند پنج روز دیگر ۴

نفری حاضر شده و جواهرات و لیره‌ها را تقسیم نمایند و از یک دیگر جدا شدند، صبح شد صدای قراولان خزانه بلند شد. سرقت را به شاه عباس گزارش دادند شاه عباس که از جریان مطلع بود پس از پرخاش زیاد به قراولان سوار اسب شد و محل خزانه را در بیابان نشان داد جواهرات و لیره‌ها را به محل اولیه حمل نمودند و دستور داد سه نفر سارق را دستگیر و محاکمه نمودند و هر سه نفر محکوم به اعدام شدند پس از صدور حکم اعدام شاه عباس سه نفر آنها را احضار کرد و گفت: چرا شماها مرتکب این عمل زشت شدید که محکوم به مرگ شوید. سومی که گفته بود هر کسی را یک مرتبه ببینم در هر لباس و در هر موقع باشد برای همیشه می‌شناسم جواب داد قربان (ماسه تن کردیم کار خویش را ای به قربانت بجنبان ریش را) شاه عباس را این سخن خوش آمد و آنها را عفو نمود.

«کارگران ایران»



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی